

# اسنادی در ادبیات

محسن حکیم معانی

در این میزگرد دقیقاً ۳ نگاه به رمان دینی دنیال می شود؛ نگاه نخست از طیفی برمی خیزد که کنونی به نام «هنر دینی» یا «ادبیات دینی» را به رسمیت نمی شناسد چرا که معتقد است نباید دینی بودن را تنها به یک مکتب یا آئین خاص محدود کنیم و از این رو کاربرد ادبیات معنوی صحیح تر است. نگاه دوم در تقابل با نگاه نخست بر وجه مکتبی و دینی بودن ادبیات و همین طور رمان تأکید دارد. نگاه سوم رمان را اساساً فرم و بیانی عربی و اوامنیستی (انسان مدار) می داند و اصولاً به دلیل چنین رویکردی، بحث رمان دینی را منتفی می داند. جذابیت این میزگرد که با حضور محمدرضا ریخته گران، پرویز عباسی لاکانی و مهدی کاموس شکل گرفته است، در استدلال ها و برهان هایی است که طر قین برای اثبات مدعای خود به میان می آورند. تاب بحث به صورت نظام مند تو و علمی تر می گرفته شود. دکتر محمدرضا ریخته گران استادیار گروه فلسفه در دانشگاه تهران، مؤلف و مترجم آثار فلسفی و پژوهشگر در عرصه حکمت هنر و عرفان اسلامی است. دکتر پرویز عباسی لاکانی، شاعر، پژوهشگر و استاد عرفان اسلامی در دانشگاه آزاد است. مهدی کاموس، مترجم و محقق و دبیر تاریخ شفاهی ادبیات کودکان و نوجوانان است.

معنویت و روحانیت است به بیان دیگر، مراد کلمات و عباراتی است که از مباحث چنان برخاسته اند، به این معنا ادبیات دینی فراتر از ادبیات آئینی و مذهبی است و لازم نیست سوز و غم های دینی در آن موجود باشد. روح معنویت که در آن جاری باشد، دینی است. اگر چه از مناسک یا اعتقالات مذهبی در آن اثری نباشد. داستانی در موضوع عشق که نه به اسلام مربوط است نه به مسیحیت، اگر از جایگاهی دینی برخاسته باشد - یعنی عشقی پاک و آسمانی را مطرح کرده باشد - دینی است.

مهدی کاموس: چه بسا رابطه دین و ادبیات رابطه ای دوسویه بوده است. چرا که دین بر بیان خود به زبان و ادبیات تکیه مند بوده و همین طور ادبیات برای اینکه بتواند صورت ویژه خودش را تجلی ببخشد، به مفاهیم دینی تکیه داشته است. این نگاه البته فلسفی است. در نگاه تاریخی هم هنرها همواره با دین پیوند داشته اند. اما در بررسی رابطه رمان و دین باید بگوییم رمان به عنوان آنچه پس از هنر کبشوت و از قرن شانزدهم به این سوی شناسایی تجلی فردمحوری انسان و در واقع محاکات خرونی اوست. این بحث با آنچه دکتر ریخته گران مطرح کردند متفاوت است. اگر بخواهیم تنها جنبه معنوی دین و spiritual را در نظر بگیریم، نگاه ما به دین تحول گرا باشد خواهد بود. چرا که فقط جنبه معنوی دین را در نظر گرفته ایم. از سوی دیگر این نوع نگاه شاید نگاهی کشفی و شهودی به دین باشد که با نگاه جامع به دین به عنوان تعدیل کننده حیل بشری بر اساس فطرت فرق دارد. بنابراین فکر می کنم باید از معنای spiritual فراتر رویم.

وقتی از ادبیات دینی یا داستان دینی صحبت می کنیم منظورمان اشاره به کدام وجه دین، ادبیات یا داستان است؟ در واقع در آغاز می خواهیم حوزه هایی که ترکیب «ادبیات دینی» یا «داستان دینی» از آنها منشق می شود را پیشنهاد می دهیم. پاسخ دادن به این پرسش مبنای مفهومی مباحث بعدی ما خواهد بود.

دکتر محمدرضا ریخته گران: در این گونه مباحث مسأله اصلی فقط مفهوم معنویت (spirituality) است. فارغ از اینکه مربوط به اسلام، مسیحیت یا ادیان دیگر باشد یعنی تعبیر «ادبیات دینی» وقتی معنای کامل تری دارد که دین را به spirituality بپریم. نه به religiosity و آن را به یک مکتب و آئین خاص محدود نکنیم. بنابراین، سخن در این است که ما برای تحلیل مفهومی بحث ادبیات دینی پیش از هر چیز با مفهوم ادبیات (literature) رویبرو هستیم. نه لزوماً با مفهوم دین. البته این معنا در معارف ما وجود ندارد یعنی سمدی، حافظ، مولوی و دیگران وقتی لفظ «ادب» را به کار می بردند به این معنی به کار نمی بردند. باید به کار برد الفاظ التفات داشته باشیم. می گویم «ادبیات دینی» و منظورمان مجموعه ای از متون، آثار و نوشته هاست یعنی آنچه از literature حرف دینی، لفظ عبارت تر کنیم. یا آنه است سوال این است که اینها چه وقت به وصف «دینی» متصف می شوند؟ نمل ماحر باب مفهوم literature را چه به عبارت و معنوی است که متصف به وصف «دینی» اند و لزوماً اسلامی و مسیحی یا آئین دیگری نیست بلکه مراد صرف



پرویز عباسی داکانی: اساساً دین مبتنی بر «وحی» است. وحی از ریشه «ایحام» به معنای القای به اشارت است. یعنی ما با پذیرش وحی باید بپذیریم که آریان داریم، زبان انشمارت و زبان عبارت. وحی امر غیر زبانی است اما بروز و ظهورش در زبان بوده که خود امری تاریخی است. بنابراین از همین جای این پرسش مواجه می‌شویم که نسبت وحی و زبان چیست؟ اما از زمان به ادبیات یا برعکس تعویذ نمی‌شود در واقع وقتی سخن از ادبیات است از زبانی نظری در درون زبان اصلی صحبت می‌کنیم پس وحی در ادبیات دینی را به عنوان زبانی در درون زبان دیگر در نظر می‌گیریم. فهم وحی ناچار در انسان دیندار رخ می‌دهد نه در خلأ و دینداری در این معنا صرفاً فن دادن به یک سری مناسک نیست. من از تعبیر اقبال لاهوری استفاده می‌کنم که گفته است:

چیست دین؟ بر خفستن از روی خاک  
تا که آگه گردد از خود جان پاک  
و در باره قرآن می‌گوید  
چون که در جان رفته جان دیگر شود  
جان که دیگر شد جهان دیگر شود  
پس ادبیات دینی در اینجا معنی دار بوده و مهمل نیست. نگاهم ویژه به جهان و انسان وجود دارد که مبتنی بر فرض کتبی وحی است. متن مقدس، نقطه پیوند زبان با وحی است. زبان در عین روشنتر بودن، پرده است.  
هر چه گوئی ای دم هستی از آن  
پرده دیگر بر پوستی بدان

پس نوعی انکشاف و استتار توأمان در ادبیات دینی داریم. به این معنا ادبیات دینی یا «کشف‌المحجوب» مرتبط است یعنی در «جذب‌است» و هنرمندی می‌کوشد آن را به ظهور بیاورد اما مرتب از این ظهور وجود دارد. بنابراین وقتی ادبیات دینی را طرح می‌کنیم، ناچاریم به خود ادبیات هم نقیض بزنیم. به نظر می‌آید که ادبیات یا استعاره پیوند لاینفک دارد یعنی به محض اینکه از «این این است»، یعنی منطبق به «این آن است»، یعنی استعاره توجه می‌کنیم، وارد حوزه ادبیات شعاعیم. اگر بگوییم «شیر آمد» و معنی منطقی براد باشد، حیوانی است به نام شیر اما اگر معنی ادبی مراد باشد، به این معناست که «شیران

شجاع آمد». تفکر علمی، مبتنی بر تفکر منطقی است اما تفکر ادبی و ذهنی نگاه استعاری به جهان دارند. در دین شیء آیه و آئینه است یعنی بناست در هر چه می‌بینیم، «آنی» را مشاهده کنیم. روحی در اثر ادبی وجود دارد که از طریق هنرمند در اثر ادبی نمود پیدا می‌کند. سباز تر در «ادبیات چیست» جمله‌ای دارد که به نظر مهم است: «با باید نوشت یا باید زندگی کرد». یعنی از جایی که ما زندگی می‌کنیم، فاصله‌های وجود ندارد تا ببینیم دیدن، محتاج فاصله گرفتن است. هنرمند یا ادیب به جهان را در پرتو قرار می‌دهد و از بیرون به آن نگاه می‌کند. در ادبیات دینی مهم نحوه دیدار است و آن دیدار و پیش دینی به ما اجازه می‌دهد نوع خاصی حرف بزنیم.

ویخته گران: این مباحث از آنچه ۲۰ سال پیش هم مطرح می‌شده است جلوتر نمی‌رود. در معناری که سال‌ها پیش تحت عنوان «هنر دینی» بر گزار شده این مباحث را طرح کردند و بعد دیدند که در ترجمه با مشکل مواجه می‌شوند؛ چرا که خارجی‌ها معنی religious art را متوجه نمی‌شدند. باید ترجمه می‌کردیم spiritual art تا بگوییم در باره هنری صحبت می‌کنیم که جوهرش معنویت و روحانیت است. از طرفی شخصاً در بیرون نشدی نمی‌بینم که چطور باید از این نگرار خارج شویم. این قبیل تفکرات از دلمان ماثر فرهنگی ما بر نخلسته است یعنی اگر الان روح بزرگوار مسعدی در اینجا حاضر بود، او که اخص متکلمان فارسی است عملاً در فهم کلمات ما دچار بسی دشواری‌ها می‌شود چرا که ما هنر را به معنی art به کار می‌بریم. این معنای تمدن ما مسیوق به سابقه نبوده است. همین طور ادبیات به معنای literature و شاعر به معنای poet که هیچ کدام مسیوق به سابقه نبوده یعنی روح مجسم پارسی مقابل پارسی گوئی ما هاج و واج می‌ماند که اینها چه می‌گویند. تقدیر ز ما شده چنین است که کل ساختار غالب بر تفکر ما غربی است. این تقدیر است که ما باید به آن بیندیشیم. به ما چار باید از همین تلقیات غربی آغاز کنیم.

توجه کنید که تلقی ما از هنر به معنی آنگاه به کلمه لاتینی «آرس» بازمی‌گردد و آرس هم به کلمه یونانی «تخنه» بازمی‌گردد یعنی وقتی ما در باره آرس می‌اندیشیم، راجع به کلمه تخنه یونانیان تفکر می‌کنیم. یونانیان تخنه را به معنای وسیعی می‌گرفته‌اند. همان طور که در معارف ما هست یعنی هر آنچه امروز در دانشکده‌های هنری عرضه می‌شود از قبیل نقاشی و معماری و... و آنچه که امروزه دانشکده‌های هنری فاقد آنهاست مثل بافتندگی،



پرویز عباسی داکانی: بر منطبق به دوره جدید است و ناچار این دور را نباید غریب و شگفتی کرد. شخصیت درمان در خلاصه‌اش نمی‌گردد بلکه در حقیقت اتفاق می‌افتد. این من زنده می‌ماند و زندگی همین حضور در یک دوره خاص است. به همین دلیل او ناچاراً ناچاراً از زمان‌ها دور واقع شده است. کارهای انسان دوره جدید می‌توانسته در اتفاق بیفتد در نورهای قبل و چنانچه گوییم حاکم بوده است که در زمان نمی‌توانست شکل بگیرد.



محمدرضا یحیی‌زاده گران  
پژوهشگر و مترجم آثار کلاسیک  
فارسی و عربی است. در زمینه  
تاریخ ادبیات و فلسفه ادبیات  
کهن و معاصر ایران و جهان  
مطالعه کرده است. از آثار  
مؤلف می‌توان به «تاریخ ادبیات  
ایران» و «فلسفه ادبیات  
ایران» اشاره کرد. او همچنین  
مترجم آثار کلاسیک فارسی  
و عربی است.

دوزندگی، سوزگاری و... شامل: تخته هسته سوال اساسی این است که اگر یک سلسله از تخته‌ها از تستیک تلقی شده و در دانشکده‌های هنری مطرح می‌شوند و یک سلسله از تخته‌ها از تستیک تلقی نمی‌شوند چه وجه تمایزی دارند دوستی در باره یک نقلش معروف می‌گفت که فلاکی هنرمند نیست اما صنعتگر خوبی است قدرت دست تکنیک و مهارت او بی‌ظنیر است اما هنرمند نیستند می‌دانیم تمام کسانی که در صنعت مهارت پیدا می‌کنند هنرمند نمی‌شوند اینجاست که به تخته سلسله می‌رسیم و آن اینکه مسأله یونانیان املا تخته نیست چون تخته هم حوزه مشغول و پیشه‌ها و هم هنرها را شامل می‌شود. در واقع وقتی که ما چنین مباحثی را مطرح می‌کنیم، به دنبال تعریف بافتندگی، دوزندگی و سوزگاری نیستیم بلکه می‌خواهیم راهی به چهره هنری پیدا کنیم که بعضی از اصحاب تخته (تختیس)‌ها را تبدیل به هنرمند می‌کنند همان هنرهایی که جای طرح و تحقیق آن در دانشگاه است بنابراین این سوال را مطرح می‌کنیم که وجه تمایز این دسته تخته چیست؟ برای یونانیان این وجه poetic است وقتی از سبک کتلی را در باره هنر می‌نویسند اسمش را می‌گذارند poetica یعنی شعر. بنابراین فارغ از اینکه چه تخته‌ای در نظر است جوهر هری بودن یک تخته poetical بودنش است شاعرانه بودن آن است شعرانگی را نباید به معنای سرایش غزل و یا دوبیتی و قصیده بگیریم. poiesis را اگر در سبک «یونان» افلاطون دنبال کنیم که کتاب کوتاهی در باره شعر و شاعران است می‌بینیم که سر بحث می‌گوید شاعر ملهم است و سخن او سخن خدایان است. خدایان این سخن را خرون او گذاشته‌اند به تعبیر دیگر، شاعران واسطه‌های میان آسمان و زمین هستند یعنی اگر شعر تخته‌ای آنچه پدید می‌آید قبل خدایان باشد آن تخته هنر است و اگر ترانه نیست

به آخرین مطلبی که اشاره کردید گام بعدی برای پیشبرد بحث است. از رئسالتس به بعد که اومانیسم به عنوان جایگزینی برای تفکرهای قرآنی مطرح می‌شود، هنر هم از تعریف افلاطونی‌اش فاصله می‌گیرد تا جایی که در فاتورالیسم قرن ۱۹ یا تا کنونی که بر علم گرایی دارد، فاصله خیلی بعدی با الهام که در ادبیات کلاسیک بسیار محوری بود، پیدا می‌کند. اگر بتوان از این باب وارد شدن کمی جلو تر می‌رویم تا ببینیم می‌توانیم با این شرایط در قرن ۲۰ و با توجه به ژانرهایی که از قرن ۱۷ یا ۱۸ از اروپا بر خاسته‌اند از ادبیات دینی تعریف درستی بدهیم. مهدی کاموس، رمان به عنوان یکی از نشانه‌های بروز انسان مدرن به عنوان تجلی «هنر» انسانی در متن و روایتی است که چپه ادبی پیدا کند یعنی زبانش از حد عادی بالاتر رود و با استفاده نسبت پیدا کند به قول دریدا، زبان علامتی است که چیز دیگری را نشان می‌دهد و رنگی دارد که بر محتوا تأثیر می‌گذارد این رمان‌های اومانیستی دارد چون در رمان با متنی مواجهیم که نویسنده می‌خواهد کلامی را برقرار کند که بر اثر بقراری کلام آنچه حاکم است بر خلاف گذشته که ماوراءطبیعه را به رسمیت می‌شناخت و تقدسی برای آن قائل بود، دیگر حاکم نیست. دیالوگی که نویسنده در رمان با مخاطبش اعم از مخاطب مستقر که من دیگر نویسنده است و «مخاطب مجرب» که همه

خوانندگان آثار او هستند برقرار می‌کند، در فضایی کاملاً فرم‌محور و برخاسته از تفکرات انسان خودبنیاد اتفاق می‌افتد اگر رمان را به عنوان یکی از ابزارهای تجلی انسان یادید گاه فرماتیستی بپذیریم، ظرفی است که هر چه در آن بریزید صهغه آن منظور و اومانیستی را پیدا می‌کند. اما دین در اینجا به معنای دین و جیلی است که در درجه اول وحی و مناد بیان وحی را و آنکه عقل را در مسایله وحی می‌پذیرد یعنی عقل مصدرن و جزئی نگر و مطالعه نمی‌کند. Science را علمی می‌داند که به وجود می‌پردازد نه به هستی. وقتی بحث هستی مطرح است تفکرات پوزیتیویستی و تجربه مفید نخواهند بود بلکه متغیر یک برای پیشرفت بشر در اینجا لازم است. دین با توجه به اینکه وحی را قبول دارد و عقل را برتری مصلحت انسان لازم می‌داند اما ناقص تصور می‌کند می‌گوید این تفکر نمی‌تواند در ظرف اومانیستی ای ریخته شود که اگر خدا را هم در نظر دارد او را هم عرض انسان می‌تواند پا او را تنها خدای آسمان‌ها می‌داند و... پس شکل‌گیری رمان دینی یک پارادوکس است می‌توانیم محور بحث را بر این مسأله قرار دهیم تا آنجایی پیش برویم به معنی رمان به عنوان متنی که امروز با آن مواجه هستیم و حضور متغیر یکی ای که نویسنده با مخاطبش برقرار می‌کند اومانیستی است. دین هم در تقابل تفکرات اومانیستی قرار دارد پس چگونه این دو با هم جمع می‌شوند؟ البته من بر این سوال افزودم و پاسخ‌هایی دارم.

عباسی ذاکاتی: دکتر ریخته گران به افلاطون اشاره کردند که شاعران را ملهم می‌داند اما یادمان نرود که افلاطون نگاه دوگانه‌ای نسبت به شعر دارد. کتاب دیوید دیوید و پیر با عنوان «هنرهای نقد ادبی» را فراموش نکنیم. عنوان فصل اول این کتاب «معضل افلاطونی» است افلاطونی که چنین از شاعران سخن می‌گوید همان افلاطونی است که شاعران را به جمهوری‌اش راه نمی‌دهد. چرا؟ چون آنها می‌دانستند که یک شعر وجود ندارد و در کنار آن شعر ملهم، شعر دیگری وجود داشته من بهیئت زیبایی از مثنوی موای اشاره می‌کنم:

منطق الطیر این خاکی مصلحت  
منطق الطیر سلیمانی کجاست

در دوره جدید، من مشکل را در اومانیسم نمی‌دانم بلکه اگر مشکلی باشد در فروگوش عوالم به عالم واحد است. فرض هنری کرین را وام می‌گیرم فرض اول این است که مشکل اساسی متغیر یک غربی این بوده که عوالم را به عالم واحد گامته و مشکل را در حذف عالم مثال می‌داند، در حالی که شاعر و عارف ما هنر و ادب را در نسبت بافتگی با عالم مثال جستجو می‌کرده یعنی مثال منفصل با مثال متصل ارتباطی دارد و در این دیالکتیک است که هنرمند رسدهای مینوی دارد و وقتی از این رسدها بر می‌گردد تجربه و بازمانده آن خاطرات را به زبان می‌آورد. نوکاج یا حتی کسانی که متأثر از هایدگر هستند، به این فرض متمایل هستند که ما عالم برتر را پایین می‌آوریم و انسان را به عالم برتر نمی‌بریم. اصلاً این مشکل اومانیسم است در عرفان ما به یک معنا انسان همه چیز است اما کدام انسان؟ انسانی که نسبتش با وجود تنها در عرض نیست بلکه نسبت طولی هم دارد. من فکر می‌کنم در رمان مدرن این نسبت طولی با وجود حذف شده است.

## محمدرضا ریخته گران: لسان هنر دینی لسان غیب است. رمان دینی هم اگر قرار است متحقق شود باید لسانش لسان غیب باشد. چنین رمانی تاکنون متحقق نشده. در رمان متعارف «شخص» در میان است. بنابراین در عالم دینی، رمان به معنای متعارف آن وجهی ندارد

✦ من فکر می‌کنم شاعری و کلاهنر و ادبیات نوعی فرد آمدن است. یعنی هنر و ادبیات آنجایی شکل می‌گیرند که هنرمند و شاعر به تشخیص و تمایزی با آنچه عرف و مشهورات است دست پیدا کرده و نسبت جدیدی میان دانسته‌ها و واقعیت برقرار کنند. عباسی ذاکانی تا اهمیت حافظ فقط در نوآوری اوست؟

✦ فقط نوع آوری زبانی مدنظر نیست. نمی‌توانیم به صرف اینکه در تفکر اسلامی وجه قالب تفکر در سایه متفاوت یک بوده، بگوییم هر شاعر، هر راوی و هر هنرمندی که در عالم اسلامی به خلاقیت پرداخته، صاحب نوعی هنر قدسی است و از طرفی هم نمی‌توان گفت که چون وجه غالب در تفکر غربی از نوسانسی به بعد جایگزینی ادبیات به جای الهیات بوده، پس هر رمان نویسی لزوماً خالق رمانی اومانستی است.

کاموس: در تفکر اومانیستی خدائی نمی‌شود بلکه از جایگاه الهیت خود سقوط می‌کند و از مرحله پرستش، فراموشی و قانونگذاری به مراتب اخلاقی و معنوی فرو می‌آید و می‌شود به می‌توانیم بسیاری از آثار مهم ادبی دنیا را استعاره‌ای از متن مقدس بدانیم. حتی کسی مانند نیلسن آریوت نقد بسیار تندیه نویسنده‌گان و رمان نویسان قرن بیستم می‌کند و می‌گوید ادبیات مؤمنانه و کافرانه داریم. ۲ مسأله مطرح است: یکی فروکننده شدن خدا در این گونه آثار و دوم اینکه

ریخته گران: ببخشید ولی آیا پایان دادن این بحث به هر جایی که مایلید دستاوردی دارد؟ اینها مباحثی است که در بخشی از تاریخ هنر و بخشی از نقد ادبی وجود دارد و بالاخره در تاریخ هنر و نقد ادبی قسمتی هم مربوط به ادبیات دینی است. آیا ما باید بخشی از تاریخ زیبایی شناسی غرب و ادراک این جلسه مرور کنیم؟ این مشکل ماست؟ مشکل ما این است که داریم از امکان رمان دینی بحث می‌کنیم چه بیان ساده‌تر اگر دستاویزی با گراهام گرین نتوانستیم صورتی از رمان رایج دست دهند که می‌گویند دینی است. آیا یک مسلمان هم می‌تواند رمانی بنویسد که در ۱۰۰ هزار نسخه فروش برود و ما رمانی بنویسیم که فرزندمان اوقات خود را با آن رمان سپری کند؟

مهدی کاموس: وضعیت این است که ما در مقام نویسنده صحبت نمی‌کنیم اما معمولاً ناواقفانه سؤالات فلسفی به عنوان یک حجاب وجود دارد نمی‌گذاریم فضا شکسته شود. گفتیم مسأله‌ای که مطرح بوده این است که ما رمان رایج را به عنوان یک امر وادائی تلقی می‌کنیم و تاگزیر بحث از تاریخ رمان پیدایش آن و ریشه‌هایش از اسطوره‌ها و اسطوره‌ها و رمانس پیش می‌آید.

عباسی ذاکانی: من سوالی دارم: آیا فکر می‌کنید در مسیحیت انتظاتی بین دین و رمان وجود دارد؟

ریخته گران: حکم مسیحیت با اسلام متفاوت است.

عباسی ذاکانی: به چه دلیل فکر می‌کنید که اینجارو حاکمیت بارمان قطع پیدا کرده است؟

ریخته گران: حکم حضور رمان در عالم مسیحی با حضور رمان در عالم اسلامی متفاوت است. عباسی ذاکانی: خوب، آیا اصلاً رمان اسلامی داریم؟ ریخته گران: بهتر است بحث را به جهت کاربردی ترش پیش ببریم. رمان به رمانس برمی‌گردد و رمانس گونه‌ای نوشته ادبی است که در آن عشق جاری است و راوی در آن به عنوان یک شخص یا ماسخن می‌گویند.

کاموس: با چنین تعریفی می‌توانیم نماینده‌ها، فیلسافه و بسیاری از اشعار منظوم را هم در دل رمان ببینیم. باید رمان را به عنوان یک متن در نظر بگیریم که قالب روایی است و روایتی که تجلی یک نفس است؛ یعنی یک «هنر» چرا که در هیچ جاماند رمان «هنر» رانمی‌یابید که سخن بگوید و حضوری را بطلاند. وقتی رمان می‌خوانیم یا تألیف می‌کنیم، کلام به گونه‌ای حضور و مکالمه نیاز داریم و رمان توانسته است مکالمه‌های میان یک «هنر» با «هنر» دیگری برقرار کند. اگر نویسنده چنین رمانی به نطفه‌های فکری مختلف یاددینی متصف باشد، رمان هم به آن نطفه یاددین متصف می‌شود. بحث دیگر این است که آیا ما فهم دینی، اخلاقی، معنوی یا تاریخ ادیان در رمان نگار تخیل «هنر» می‌تواند منجر به خلق رمان دینی شود؟ به طوری که ویژگی‌های رمان با پیچیدگی‌ها و ساختاری که متن دارد، حفظ شود؟ متنی که می‌خواهد دین را برگرداند و برقرار کند از ارزش زبان است و زبان در ذات خودش ایهام دارد و از این حیث به زبان دین نزدیک است. از حیث دیگر هم چنان قابلیت پذیر است که می‌تواند در مطالعه‌های شالوده‌شکننده در فهم دین اختلال کند. اگر بتوانیم در این بحث رابطه‌ها را بشکافیم شاید جزو رویم.

✦ در اینجا بخش ساختاری رمان هم مطرح است. مثلاً یکی از اصول رمان، شخصیت پردازی است. عنصری که در دیگر ژانرهای ادبی به غیر از درام به این صورت وجود ندارد. اگر یکی از وجوه رمان دینی را محوریت شخصیت‌های دینی بگیریم، در فرهنگ اسلامی و شیعی دچار پارادوکس دیگری خواهیم بود؛ چرا که طبق تعالیم دینی نمی‌توانیم به همه «نسبت کذب بدهیم. از آن طرف در شخصیت پردازی ادبی با برخوردها و عکس العمل‌های عادی زندگی روزانه کمتر سروکار داریم؛ چرا که ما شخصیت را خلق می‌کنیم. حتی اگر شخصیت تاریخی باشد.

مهدی کاموس: در حوزه زبان رمان هم همین‌طور است؛ چرا که زبان در حوزه دین محل صدق و کذب است ولی در رمان این گونه نیست. ما در حوزه شخصیت‌ها شخصیت در رمان لسان است و اگر انسان است یا انسان کتمل است و اگر شخصیت نمادی از انسان است. آیا این تجلی مربوط به انسان عابد است؟ هدف رشد انسان از نگاه دینی، کمال او، خلیفه‌اللهی‌اش و اوصاف او به اوصاف الهی است. اما آیا شخصیتی که در رمان از رمان نگار راوی برای ما مطرح می‌شود به سمت تعالی می‌رود؟ مگر اینکه تفکر و حیاتی را اثری ببینیم؟ عباسی ذاکانی: زمان از نظر فریب‌سازر نبیین مبتنی بر صور خیال است. به تعبیر مسیحون دوبار در مقاله «رمان و فلسفه» می‌گویند: «رمان فلسفه‌ای است که با صور خیال بیان

می‌شوند» یا این تعبیر، رمان در واقع جوهر فلسفی دارد معنای این سخن این است که تفکر غربی، تفکری فلسفی است و ظاهر فقط تفکر مترجمین این گونه است و دیگر مال فلسفه نیست تمدن که البته باید در برمان بحث شود. در نگاه و خرد فلسفی، خرد منصف نیست در حالی که خرد دینی خرد متعبد است. در پیش جینی، در تمام قوم‌های امر بر تری وجود دارد که شمانسبت به آن تعبد دارند. در صورتی که در فلسفه چین نیست به طوری که در رسیدن به غلیظت، آزادی وجود دارد در رمان این فلسفه بر خلاف فلسفه محض، با صور خیال برین می‌شود. فلسفه محض منفک از زندگی اتفاق می‌افتد اما رمان فلسفه را در متن زندگی قرار می‌دهد تفاوت دیگر فلسفه و دین این است که در خرد فلسفی مسأله حل می‌دهد، حالی که برای دیدن ظاهر مسأله وجود ندارد چون قبل از اینکه به مسأله بپردازیم، پاسخی را در اختیار داریم به این معنا فلسفه حوزه پرسش‌ها و دین، حوزه پاسخ‌هاست. به این معنا جوهر رمان مسأله است عدلی مانند لوکاچ گفته‌اند که انسان رمان، انسان پرالمتابیک (problematic) است. سالی که مسأله دارد و با حذف مسأله اصل رمانی اتفاق نمی‌افتد.

به البته باید این مسأله را باز تعریف کنیم. اگر این پرسش را به ساحت دین بیاوریم در موارد بسیاری فرد دیندار تکلیف مشخصی دارد و پرسش از پیش پاسخ داده شده است. اما در مسأله‌های مختلف مسأله فرق می‌کند. آیا حلاج و عین‌القضات انسان‌های دینداری هستند یا نه؟ آیا مسأله‌دار هستند یا نیستند؟

عیاسی داگانی: انسان دیندار در حیات شخصی، مسأله‌های مختلفی دارد. دیندار ممکن است پرسش فلسفی طرح کند اما این به این معناست که وجود او دوباره است و می‌تواند چراغ دیگر پرسش کند. رمان متعلق به دوره جدید است و این موضوع تأثیر دوره را نباید فراموش کرد. شخصیت رمان در خلأ شکل نمی‌گیرد بلکه در متنی اتفاق می‌افتد. این متن زندگی است و زندگی همین حضور در یک دوره خاص است. به همین دلیل لوکاچ و امثال او رمان را در واقع تقدیر تاریخی انسان دوره جدید می‌دانند. رمان فقط در دوره جدید می‌توانسته اتفاق بیفتد در دوره‌های قبل، دیانت به گونه‌ای حاکم بوده است که رمان نمی‌توانسته شکل بگیرد. کلام را بیشتر به نام الهیات دیدیم و بنابر این تقلیل الهیات به کلام، مشکل ایندولوژیک شدن دین را پدید می‌آورد. تبدیل فلسفه به ایندولوژی هم ممکن است. مثلاً در مارکسیسم، فلسفه به نوعی فروگامش می‌کند به ایندولوژی. پس از انقلاب اکتبر در روسیه رمان بزرگ نمی‌بینیم. اینجا الهیات به کلام تبدیل شده است و اینجا فلسفه به ایندولوژی هر دو نوعی فروگامش است. به جای اینکه خرد درها باشد و به غایت توجه خود را در بند خاصی محصور می‌کند. و به همین خاطر جوهر خلاقیتش فرو می‌ماند.

در باره صدق و کذب هم نکته‌ای را مطرح می‌کنم. در رمان چه نوع صدق و کذب مطرح می‌شود؟ صدق و کذب می‌تواند معنای اخلاقی، منطقی یا فلسفی داشته باشد. در قرآن وقتی به ابراهیم می‌گویند پست‌ها را چه کسی شکست؟ می‌گویند بت بزرگ اما ناطقه مغالطی

وقتی منگهان خدمت رسول خدای آیند و قسم می‌خورند که تو رسول خدایی، قرآن اعلام می‌کند که آنها دروغ می‌گویند. طوفان پشیمان‌انسان‌گفین لکاشین. این دروغ بودن در کجا اتفاق می‌افتد؟ قرآن آن گفته ابراهیم را دروغ نمی‌داند چون نیت دروغ وجود ندارد. در واقع ملاک صدق و کذب نیت است. در اینجا از مر حوم علامه محمد باقر مجلسی یاد می‌کنم. او در آغاز داستان جلوه و بوناسفه می‌گویند از من می‌پرسند که در خیلی از این داستان‌ها از زبان حیوانات سخن می‌گویند مگر حیوان هم حرف می‌زند؟ ایشان می‌گویند چون در اینجاست ما نیت دروغ نیست و صرفاً می‌خواهیم با این شیوه به تربیت اطفال کمک کنیم. بنابر این این سخنان مصداقی دروغ نیست تمام تاریخ انبیاء ما مشحون از این داستان‌هاست. پس چون نیت دروغ وجود ندارد، اصلاً دروغ فرض نمی‌شود. تخیل برای قدم‌مانی داشت. که در دوره جدیدان معنا کاملاً حذف شده است.

و بخته گران ترفی راجع به امکان رمان دینی سخن می‌گویند. هر بار معرفی می‌کنند که تو غربی پدید آمده‌ای من نمی‌کنم این قبیل کلمات از اصطلاحات فنی و حکمی علم اسلام نیست. بنابر این باید دید این سخنان در فضای غربی، چگونه طرح شد. محقق بنده نزدیک‌ترین و مناسب‌ترین مباحث را به این مسأله می‌بازد. در هر دو محیط در هر دو محیط می‌دانم بسیاری از جمله پل‌ریکور هم در زمانه ما به اصطلاحات فنی کرده و نظریه‌های درباره هنر ساخته و پرداخته‌اند. ما باید میدان این اصطلاح، تفکیک کنیم: history story و اسطوره را این کلمه به هم می‌سوزد. برای بازی بزرگشت می‌کنند. کلمه اسطوره هم به هم می‌سوزد. بازی بزرگشت می‌کنند. بنابر این ترجمه myth به اسطوره ترجمه غلط اما رایجی است. گزارش و روایت گاهی تاریخی است. گاهی روایتی است که در داستان مطرح می‌شود. برای اینکه تفاوت این دو را در بابیم، باید به این نکته گفتگوت کنیم که اسطوره در ضمن فصول ابتدایی کتاب بوطیقا، اجزای ترازوی را بر شمرده و از جمله اجزای ترازوی اسطوره‌شناسی را در آن را جزو اصالی تلقی می‌کند. مونتوس همان لفظی است که ریشه کلمه myth است. اسطوره مونتوس را سیر و وقایع تاریخی می‌کند. سخن اینجاست که روایت سیر و وقایع در کتب شاعرانه روایت در کتب تاریخ چه فرقی دارد؟ معنی تفکیک میان history و story چگونه صورت می‌گیرد؟ چیزی که اسطوره مطرح می‌کند این بوده که سیر و وقایع در هنر فقط محتمل است. یعنی از مابا تاریخ و حقایق تاریخی مطالبته‌ای ندارد. به این معنا که برای نوشتن داستان از زمانه باید مورخ شود و مویه‌مو گزارش‌های تاریخی را بازگو کند بلکه باید تاریخ را مبنای قرار دهد و سپس آنچه را که محتمل است با خلاقیت خود توان بدل بیفزاید. خواننده گان هم توجه می‌شوند که داستان شمارا سلسله تاریخ ولی خلاقه و هنری است. پس مونتوس سیر و وقایع بوده و خیال کردن و تتبع اثر چیزی است به طوری که روایت مقتضای زنجیرهای در زمان جاری می‌شود. در این معنای عربی تعبیر خاصی دارد. ریشه هفت، هفت، قصه همین معنای را رساند. در سوره مبارکه یوسف، آنجا که مادر حضرت موسی طفل را از زنی زایل می‌گذارد و بر رودخانه رها می‌کند به خواهر طفل می‌گوید قصیه‌ای هستی برو دنبالش مادر قصه هم سیر و وقایع را دنبال می‌کنیم و یکسر را بی می‌گیریم. بنابر این مونتوس با قصه و داستان از تباط دارد. قصه روایت و بیان است. همه سخن این است که چه وقت این روایت دینی است؟ این ربطی به آیین و

## عباسی داکانی: زمانی که از زمان دینی حرف می‌زنیم، دچار پارادوکس می‌شویم؛ زیرا فرض رمان این است که انسانی وجود دارد که متعلق به دوره خاصی است و این دوره خاص اقتضائاتی دارد. صرف اینکه در این تطویل کلام، مقولاتی از جنس باورهای دینی را طرح کنیم، رمان، دینی نمی‌شود

منسک خاصی ندارد بلکه وقتی من و همی شخص از میته برمی خیزد و آدمی از تباطلی یا عالم ملکوتی بیامی کند روایت او روایت دینی است و عالمی که اول بار در علم بر و باور پیچیده‌اش به روی او کشودمی شود این شگفتی نیست مگر اینکه شخص از من و همی حالی شود.

حال سخن به مرحله آخر آن می‌رسد و آن تملی است در امکان تنزل چنین تجربه‌ای. آیا چنین تجربه‌ای ممکن است در صورت تفلظ و عبارت تنزل پیدا کند؟ شخصی در تجربه‌ای عرفانی فکری شده چشم و گوش جلش بی‌نا شده و اکنون آنچه را همانمی بینیم می‌بیند و آنچه را همانمی شنویم می‌شنود. اما پرسش این است که این شخص چگونه می‌تواند آنچه را می‌بیند و می‌شنود از آسمان چشمش به زمین حواس تنزل دهد و آن را تا مرتبه چشم و گوش ظاهر ما بیاورد؟ در اینجا طرح ادوار چهارگانه هندوها بسیار مناسب است. در ادوار چهارگانه هندوها یا پدیده عصر طلعت عصر کلیو گانو تقابلی با عصر گمان توجه کنیم عصر کمال عصری است که جان در شهود و بینش و دیدل است این تقابل اگر بخواهد صورت بگیرد ممکن است به آن صورت باشد یا بنا بر هر قرب فرایض است یا «فوق نوافل». اگر حال استمرار در عوالم ملکوت چنان است که دیگر به خود نیست و خودش مطلقا در ظهور نیست و همچون آتئی در دست خداوند شده و هر چه می‌گوید حرف خدا و هر چه می‌کند فعل خداست قرب او قرب فرایضی است. قرب پیامبر نوافلی بود و قرب اولیای حق فرایضی. سکر بر آنها غلبه داشت تا شمر عارفانه پدید آمد. در هر دو صورت من در کار نیست یعنی در دست است که بشری سخن می‌گوید ولی چون نیک بنگری بشر نیست و لسان، لسان غیب است لسان هنر دینی لسان غیب است. رمان دینی هم اگر قرار است متحقق شود باید لسانش لسان غیب باشد. چنین رمانی تاکنون متحقق نشده در رمان متعارف شخص در میان است برتری او (individuality) مهم است بنابراین در عالم دینی رمان و وجهی ندارد با خوالهن رمان تصرف و فعلی است یک شخص متعارف را پذیرفته ایم تا با دل و جان ما کار بکنند اما حجیت و اصالت او از کجاست؟ آیا یک رمان شب تا صبح ما را با خود می‌برد و آغوش باز می‌کشد تا او بشویم؟ این چیست که چنین قوی است و چنین مؤثر و چه چیز رحمانی بودن تاثیر آن را تضمین می‌کند؟ اصلا رمان مربوط به زمانه غیبت حق و حقیقت است بنابراین منسبت رمان با ما نیست فقط منسبت تاریخی نیست منسبت ذاتی است.

گاموس: آقای دکتر ریخته گران از شما به خاطر این بحث تشکر می‌کنم که در آن نکته تاریخی را هم روشن کردید. در باره نکاتی که شما در ارتباط رمان و فردیت گرائی با دین مطرح کردید شاید بتوانیم در آن بحث به جای «دین» اصطلاح «قدسی» را برگزینیم یعنی بیشتر تعریف قدسی بودند و معاصیق هم به این مقوله شباهت داشتند اگر این فرض را بپذیریم که هنر دینی الزاما هنر قدسی نیست می‌توانیم رمانی باز کنیم که از ظرفیت رمان در دین بهره ببریم. چرا که واقعیت این است که در هنر قدسی امر الهی مطرح است و کل هنر قدسی تنزل و ظهور امر الهی در زبان بشر است که در شکل تجربه نبوی، کلام باری تعالی است که توسط جبرئیل نازل می‌شود اما در زبان عرفان مقدس در زبان اولیاالله جلوه بیامی کند در هنر و رمان دینی از مضامین دینی بهره می‌گیریم و با آن سرمتعال نسبت

برقرار می‌کنیم. در این حالت کتابت و تلاوت قرآن، هنر مقدس می‌شود و قرآن از جنبه زیبایی معنوی و لفظی گونه‌ای از هنر مقدس در اوج اعلا می‌شود به شمار می‌رود اما مبتنی‌طور که بر گرفته از امور دینی است یا سرودهای مذهبی که در کلیساها می‌خوانند و بر گرفته از مضامین دینی است. هنر دینی نامیده می‌شود هنر قدسی این گونه‌ای می‌توانیم به تعریفی در باره رمان دینی را پیدا کنیم من هم معتقدم که نمی‌توانیم رمان مقدس داشته باشیم به طوری که بگویم به این رمان امری متعال و مقدس را در خودش متجلی کرده است برای اینکه در دنیاها اجازه نمی‌دهد اما رمان دینی دلریم.

می‌خواهم فراتر از رمان تاریخی دینی بروم در هنر و رمانی که پادین نسبت دارد عقل هم مطرح است؛ عقل دینی در حالی که در رمان های تاریخی یک روایت تاریخی می‌بینیم که چون با اهل زمان و پیامبران نسبت پیدا کرد به گونه‌ای باقدسیان و تقدس رابطه پیدا می‌کند اما در عصر حاضر آیا با فرضی شما باید باب رمان دینی را ببندیم یا با بحث عقل دینی در کنار وحی باب رمان دینی را باز کنیم؟ چون معتقدم در دین اسلام که منشأ و جانی دارد پس از پیامبر صلی و نفسی رمانی عقلی و وحی در کنار هم دیگر جلسه دینی را برای تربیت عبد صالح توسعه می‌دهند پس رمان دینی را رمانی در نظر بگیریم که در کنار پذیرش وحی ادعای قدسیست ندارد چون فردیت پذیرنده اصلا چنین اجزای نمی‌دهد اما ادعای تفکر دینی دارد یعنی تلاش می‌کند روایت من، شخصیت و دیالوگی را بسازد که در سایه تفکر دینی اتفاق بیفتد در این صورت رمان دینی داریم اما در بحث نظری نمی‌توانیم رمان قدسی را بپذیریم چون رمان نمی‌تواند مساحت تجلی امر قدسی باشد زیرا «هن» حجاب می‌شود اما باید فروری نسبتی با امر قدسی رمان دینی در سایه تفکر دینی می‌تواند پدید بیاید.

ریخته گران: چگونه با امر قدسی نسبت برقرار می‌شود؟

گاموس: از طریق پذیرش وحی و تفکری که وحی را قبول داشته باشد تفکری که کل نگر است نه جز منکر و این تفکر در تعریف ما - گذشته از اصول اولیه - تا جایی پیش می‌رود که «انتظار» را نیز قبول دارد.

به ظاهرا آقای گاموس این امکان را نادیده نمی‌گیرند اما آقای ریخته گران از وجه قدسی که نگاه کردند، عملا و مان دینی را ممکن نمی‌دانند. اما نظر نهایی آقای عباسی داکانی را شنیدیم.

عباسی داکانی: در باب دینی بودن متأسفانه خلطی رخ می‌دهد که از آن گذشته است ما گاهی از خدا و گاهی از معاد گفتیم و اینها را به معنای دینی بودن فرض کردیم من دوباره مسوالم را تکرار می‌کنم آیا صرف سخن گفتن از دین، متن را دینی می‌کند؟ خرد دینی متعبد است و مواجهه‌اش با هستی مبتنی بر این تعبد است. زمانی که از رمان دینی حرف می‌زنیم، دچار پارادوکس می‌شویم به این معنی که فرض رمان این است که انسانی وجود دارد که متعلق به یک دوره خاص است و این دوره خاص اقتضائاتی دارد. من می‌گویم صرف اینکه در این تطویل کلام مقولاتی از جنس باورهای دینی را طرح کنیم، رمان دینی نمی‌شود.



مهدی کاموس و مان دینی  
و رمانی در تفکر گاموس  
که من کنایه‌های خوش و  
لذات کلام است و در چون  
فردیت پذیرنده او تعصلا  
چنین اجزای نمی‌دهد  
عقله‌های تفکر دینی دارد  
یعنی تلاش می‌کند روایت  
عقل شخصیت و دیالوگی  
و احساس که در سایه تفکر  
دینی اتفاق بیفتد در این  
صورت رمان دینی در برابر  
وردعت نظری نمی‌توانیم  
رمان قدسی را بپذیریم  
چنین سخن می‌تواند مساحت  
تجلی امر قدسی باشد زیرا  
«هن» حجاب می‌شود اما  
باید فروری نسبتی با امر  
قدسی رمان دینی در سایه  
تفکر دینی می‌تواند پدید  
بیاید.